

معزالدوله به یکی از یاران خود فرمان داد حیلتی به کار برد و علی بن کلویه را فروگیرد. او نیز آماده کار شد. جاسوسان علی بن کلویه او را خبر دادند. او نیز جماعتی را در تنگنایی به کمین معزالدوله نشانده و چون شب هنگام معزالدوله از آنجا می گذشت اینان از هرسو بر او تاختند و جمعی از یارانش را کشتند و اسیر کردند. معزالدوله نیز زخم های کاری برداشت و دست چپش از نیمه بازو و انگشتان دست راستش را قطع شد و در میان کشتگان افتاد. خبر به جیرفت رسید، یارانش از آنجا بگریختند.

علی بن کلویه به میان کشتگان آمد، او را بیافت و به جیرفت برد و پزشکان آورد تا معالجه اش کنند. آن گاه نزد برادرش عمادالدوله نامه نوشت و اظهار فرمانبرداری نمود. عمادالدوله عذرش بپذیرفت و میان دو طرف صلح افتاد.

چون خبر به محمد بن الیاس رسید از سیستان به جتآبه^۱ آمد. معزالدوله لشکر برسر او برد و منهزمش ساخت و پیروزمند بازگردید. آن گاه آهنگ ابن کلویه کرد و در نبردی سپاه او را درهم شکست و بسیاری را نیز به قتل آورد. و نامه به برادر خود عمادالدوله نوشت و ماجرای محمد بن الیاس و علی بن کلویه بازگفت. عمادالدوله یکی از سردارانش را نزد او فرستاد و او را به نزد خود به فارس فراخواند. معزالدوله در خدمت برادر در اصطخر اقامت گزید.

معزالدوله در اصطخر بماند تا آن گاه که ابو عبیدالله البریدی که از این رائق و بجکم گریخته بود و به نزد ایشان آمد. آن دو بر بغداد مستولی شده بودند. عمادالدوله را هوای عراق در سر افتاد، پس برادر خود ابوالحسین معزالدوله احمد را به عراق فرستاد و سرزمین عراق را به جای کرمان به او داد.

استیلای ماکان بر جرجان و عصیان او علیه آل سامان

گفتیم که ماکان در ایام بانجین دیلمی از جرجان بگریخت و به نیشابور رفت. او در نیشابور درنگ کرد تا از مرگ بانجین خبر یافت. پس، از محمد بن مظفر سپهسالار خراسان اجازت خواست که از پی بعضی از یارانش که از او گریخته بودند جولانی بدهد. محمد بن مظفر اجازت داد و ماکان به اسفراین رفت و از آنجا جماعتی از سپاه خود را به جرجان فرستاد، اینان برفتند و بر آن شهر مستولی گردیدند. چون چنین پیروزی به

۱. متن، خبابه

۷۲۰ تاریخ ابن خلدون

دست آورد، بر محمدبن المظفر عاصی شد. محمدبن المظفر در نیشابور بود، ماکان به ناگاه و بی‌خبر بر سر او تاخت آورد. محمد را لشکریانش فرو گذاشتن و او به سرخس گریخت. پس از چندی از بیم آنکه مبادا محمدبن المظفر لشکر گرد آورد به نیشابور بازگردید. این واقعه در ماه رمضان سال ۳۲۴ اتفاق افتاد.

خبر از دولت آل بویه - از دیلم - که بر عراق و فارس غلبه کردند و بر خلفا از عهد خلافت المستکفی در بغداد فرمان راندند. تا آنجا که خلفا تحت کفالت ایشان بودند تا انقراض دولیشان و آغاز و انجام کارشان

پیش از این از پسران بویه و نسبشان سخن گفتیم. اینان از سرداران دیلم بودند که کوشیدند تا بر متصرفات خلفای عباسی بدان هنگام که آنها را مدافع و نگهبانی نمی‌دیدند مستولی شوند و هر یک ناحیه‌ای از آن را به تصرف خود آورد. پسران بویه بر اصفهان و ری غلبه یافتند، سپس به فارس لشکر بردند و ارجان و حوالی آن را تسخیر نمودند، آن‌گاه بر فارس و اعمال آن مستولی شدند و از جانب شرقی و شمالی سرزمین‌های خلافت را در نواحی بغداد احاطه کردند. در این ایام دستگاه خلافت بیمار شده بود و موالی و برکشیدگان بر آن فرمان می‌راندند. ابوبکر محمد بن رائق عامل واسط بود چون اوضاع الراضی بالله روی در پریشانی نهاد او را فراخواند و سپهسالاری به او داد و امیرالامرایش خواند. فرزندان بریدی که در خوزستان و اهواز بودند به خشم آمدند و میان دو گروه خلافت افتاد. ابن رائق، بدرالخرشنی و بجکم را که ترکان سپاه مرداوین بدو گرویده بودند به جنگ ابو عبدالله البریدی فرستاد. اینان در سال ۳۲۵ بر اهواز غلبه یافتند و بریدی به عمادالدوله بن بویه - آن‌گاه که عراق را گرفت - پیوست و کار بر او آسان شد. و این به هنگامی بود که برادرش معزالدوله از کرمان بازگشته بود و عمادالدوله او را با سپاهی به عراق فرستاد.

استیلای معزالدوله بن بویه بر اهواز

چون ابو عبدالله البریدی از اهواز جان به در برد و نزد عمادالدوله رفت و از او یاری

خواست، عمادالدوله برادرش معزالدوله را با لشکری به عراق فرستاد. عمادالدوله دو پسر بریدی، ابوالحسن محمد و ابوجعفر الفیاض، را نزد خود به گروگان گرفت. معزالدوله در سال ۳۲۶ در حرکت آمد و به ارجان رسید. بجکم به مقابله بیرون آمد ولی در این مصاف منهزم شده به اهواز رفت و در آنجا بماند و جماعتی از سپاهیان خود را در عسکر مکرم جای داد. اینان سیزده روز با معزالدوله نبرد کردند عاقبت منهزم شده به تستر (شوشتر) گریختند. معزالدوله به عسکر مکرم وارد شد. بریدی خلیفه خود را به اهواز فرستاد. سپس نزد معزالدوله کس فرساده و او را از بیمی که از وی در دل داشت خبر داد و خواست که به شوش منتقل شود تا از بریدی و اهواز دور باشد. وزیر معزالدوله ابوجعفر صیمری و دیگران زبان به ملامت گشودند و گفتند که بریدی قصد خدعه دارد. معزالدوله از این پیشنهاد سربرتاقت. چون بجکم از این اختلاف آگاه شد سپاهی از سوی خود بفرستاد و بر شوش و جندیشاپور مستولی گردید. از آن پس قسمتی از اهواز در دست بریدی ماند و عسکر مکرم در دست معزالدوله. این امر سبب شد که لشکریان معزالدوله در تنگنای معیشت افتند و از او خواستند که به فارس بازگردد. معزالدوله یک ماه مهلت خواست و ماجرا به عمادالدوله برادر خود، نوشت. عمادالدوله لشکری به یاری او فرستاد. معزالدوله به یاری این سپاه اهواز را بگرفت و بجکم از واسط به بغداد رفت و بر آن استیلا یافت و الراضی بالله مقام امیرالامرای را به او داد. چون بجکم امیرالامرا شد این رائق بگریخت و پنهان گردید.

گرفتن وشمگیر اصفهان را از دست رکنالدوله بن بویه و حرکت او به واسط سپس بازپس گرفتن رکنالدوله اصفهان را

گفتیم که وشمگیر بعد از برادرش مرداویج بر ری مستولی شد و عمادالدوله بر اصفهان. عمادالدوله اصفهان را به برادر خود رکنالدوله داد. وشمگیر در سال ۳۲۷ لشکری بزرگ به اصفهان فرستاد. اینان اصفهان را بگرفتند و به نام وشمگیر خطبه خواندند. وشمگیر به قلعه الموت لشکر برد و آنجا را تصرف کرد. رکنالدوله به فارس رفت و در اصطخر به برادر پیوست. در آنجا بود که رسول معزالدوله از اهواز برسد و خبر داد که بریدی به شوش لشکر برده است و سردار دیلم راکشته و وزیر ابوجعفر صیمری - که عهده‌دار امور خراج بود - اکنون در قلعه شوش در محاصره است.

چون رکن الدوله نامه برخواند به شتاب خود را به شوش رسانید. سپاهیان بریدی از برابر او گریختند. آن‌گاه به واسط رفت تا بر آن چنگ اندازد، زیرا از اصفهان بیرون آمده بود و برای تأمین هزینه‌های خویش نیاز به ملکی داشت. رکن الدوله در جانب شرقی شهر فرود آمد [یاران بریدی نیز در جانب غربی بودند]. الراضی بالله و بجکم نیز از بغداد به واسط لشکر آوردند. یاران رکن الدوله پریشان شدن و جماعتی از بیم به ابن البریدی پیوستند. رکن الدوله از رویارویی با دشمن بازایستاد و به اهواز بازگشت و از آنجا به اصفهان شد و لشکر و شمشیر را که در اصفهان بود درهم شکست و شهر را در تصرف آورد.

رکن الدوله و برادرش عماد الدوله نامه‌ای به ابوعلی بن محتاج صاحب خراسان نوشتند و او را برضد ماکان و وشمگیر برانگیختند و میانشان رشته‌های مودت استوار گردید.

حرکت معزالدوله به واسط و بصره

ابن البریدی در بصره و واسط بود. او با بجکم امیرالامرای بغداد صلح کرده بود و اینک او را به حرکت به ناحیه جبل و بازیس گرفتن آن از دست رکن الدوله تحریض می‌کرد. او خود نیز به اهواز می‌رفت تا آن را از معزالدوله بستاند. و بدین منظور از بجکم یاری خواست. بجکم پانصد مرد جنگی به یاری‌اش فرستاد.

بجکم به حلوان رفت و در انتظار حمله ابن البریدی به اهواز بود. ولی ابن البریدی در انتظار آن بود که بجکم از بغداد دور شود، سپس او به بغداد حمله آورد. بجکم از این خدعه خبر یافت و به بغداد بازگردید. آن‌گاه به واسط راند و آنجا را از ابن البریدی بستند. این وقایع در سال ۳۲۸ اتفاق افتاد.

در این احوال المتقی لله به خلافت نشست. دوره او دوره ضعف دولت عباسی بود. چنان‌که بیم آن می‌رفت که یکباره متلاشی شود.

ابوعبدالله البریدی سپاهی از بصره به مذار^۱ فرستاد. بجکم نیز لشکری به سرداری توزون به مقابله گسیل داشت. توزون نخست منهزم شد. و از بجکم خواست که به یاری او آید. بجکم از واسط به یاری او رفت. در راه خبر رسید که توزون، بر خصم غلبه یافته و

۱. متن: واسط

دشمن را شکست داده است. بجکم که از سوی دشمن خاطرش آسوده شده بود در آن نواحی به شکار پرداخت. چون از لشکر دور افتاد چند تن از کردان به انتقام خون یکی از یارانسان او را کشتند. یارانش متفرق شدند و جماعتی از ترکان به سرکردگی توزون خود را به شام رسانیدند. و باقی نیز به سرداری تکینک^۱ غلام بجکم به بغداد رفتند.

چون بجکم کشته شد دیلمیان، پیلسوار^۲ بن مالک^۳ بن مسافرین سالار صاحب شمیران و طارم را بر خود امیر ساختند. این سالار که جد او مرداویج را به کشتن اسفار برانگیخته بود و پسرش محمد بن مسافرین سالار آذربایجان را گرفته بود و در آنجا صاحب دولتی شده بود. چون میان ترک و دیلم خلاف افتاد پیلسوار به دست ترکان کشته شد. دیلم گورتکین را به جای او بر خود امیر ساختند و به ابن البریدی پیوستند و همراه او روانه بغداد شدند. سپس با او دل بد کردند و با ترکان دست به هم داده در طرد او کوشیدند بریدی و برادر و پسرش ابوالقاسم و اصحابش به واسط گریختند. چون بریدی گریخت گورتکین بر امور بغداد مستولی شد و مقام امیرالامرای را فراچنگ آورد. سپس توزون از شام ابن رائق را بیاورد. گورتکین و دیلم رایارای ایستادگی نبود، منهزم شدند و بیشترشان طعمه تیغ گردیدند. پس از شکست گورتکین در سال ۳۳۰ رائق بر مسند امیرالامرای بغداد قرار گرفت.

در این فترت بعد از بجکم، ابن البریدی بر واسط مستولی گردیده بود. ابن رائق نزد او کس فرستاد و تا دلجویی اش کند گفت که او را وزارت داده است. ابن البریدی ابو عبدالله بن شیرزاد را به جای خود نهاد و عازم بغداد گردید. چون ابن رائق این خبر بشنید خود و خلیفه المتقی لله به موصل گریختند ولی توزون با آنان نرفت. سپاهیان ابن البریدی بغداد را غارت کردند. المتقی لله نزد ناصرالدوله بن حمدان کس فرستاد و از او یاری خواست. در دیداری که میان ناصرالدوله بن حمدان و ابن رائق حاصل شد، ناصرالدوله، ابن رائق را بگرفت و بکشت. از آن پس المتقی لله ناصرالدوله را مقام امیرالامرای داد و با او آهنگ بغداد نمود. چون المتقی لله و ناصرالدوله به بغداد آمدند ابوالحسین البریدی بگریخت و به واسط رفت. توزون ریاست شرطه یافت. ابوالحسین البریدی بار دیگر لشکر خود بسیج کرده به بغداد تاخت. در نبردی که میان او و سیفالدوله روی داد سیفالدوله شکست خورد و تا نزد برادر خود ناصرالدوله واپس

۱. متن: یکسک

۲. متن: اسوار

۳. متن: ملک

نشست. ناصرالدوله در مداین درنگ کرد. سیف‌الدوله که تن و توشی یافته به جنگ ابوالحسین البریدی بازگردید و او را شکست داد و واسط را از او بستند. سیف‌الدوله در واسط ماند تا بسیج سپاه کرده به بصره رود ناصرالدوله همراه ابو عبدالله الکوفی برای او مالی فرستاد. ترکان برای گرفتن آن مال بانگ و خروش کردند، سر دسته آشوبگران توزون بود. سیف‌الدوله از این شورشگران به بغداد گریخت و ترکان در پی او بودند. برادرش ناصرالدوله از بغداد به موصل رفته بود، سیف‌الدوله نیز از پی او روان شد. توزون به بغداد آمد و مقام امیرالامرایبی یافت.

آن‌گاه المتقی لله از توزون بیمناک شد و منتظر حرکت او به واسط بود برای نبرد با بریدی خلیفه این فرصت مغتنم شمرده در سال ۳۳۱ به موصل رفت.

معزالدوله بن بویه در اثنای این احوال در اهواز بود و همچنان چشم به راه حوادث بغداد و کارهای خلیفه، و می‌خواست به یک حمله کار بغداد را یکسره کند، و برادرش عمادالدوله در فارس اقامت داشت و رکن‌الدوله حکومت اصفهان و ری داشت.

چون خلیفه از رقه نزد توزون رفت توزون او را خلع کرد و چشمانش را میل کشید و المستکفی بالله را به جای او نشاند. و ما این اخبار را پیش از این مفصلاً در اخبار دولت عباسیان آوردیم. اکنون از آن یاد کردیم تا زمینه استیلای آل بویه بر بغداد و تسلط آنان بر مقام خلافت را روشن کرده باشیم.

معزالدوله در سال ۳۳۳ لشکر به واسط برد. توزون و المستکفی بالله لشکر به دفع او فرستادند. پس معزالدوله از واسط به اهواز رفت.

استیلای معزالدوله بن بویه بر بغداد و اندراج احکام خلافت در سلطنت او در آغاز سال ۳۳۴ توزون بمرد و ترکان، ابن شیرزاد را بر خود ریاست دادند و المستکفی بالله مقام امیرالامرایبی را به او داد. چون شمار لشکریان افزون شده بود، درآمد‌ها تکافوی هزینه‌ها را نمی‌کرد، پس بر عمال و دبیران و بازرگانان سخت گرفت. این امر سبب شد که دست تظاول بر اموال رعایا گشوده شود و ستم همه‌جا را فراگیرد و دزدی بسیار شود و خانه‌های مردم را دزدان پاک ببرند و به آشکارا در بغداد جامه از تن مردم به درکنند.

ابن شیرزاد، ینال کوشه را بر واسط، و فتح لشکری را بر تکریت حکومت داد ولی این

دو عصیان کردند. فتح به ابن حمدان پیوست و از جانب او امارت تکریت یافت و بدو دعوت نمود و ینال کوشه نیز به معزالدوله پیوست و او را به بغداد فراخواند. معزالدوله نیز با لشکر خود بیامد. ابن شیرزاد و کردان به مقابله با معزالدوله بسیج نبرد کردند. چون به بغداد نزدیک شد المستکفی بالله در جایی پنهان گردید و ابن شیرزاد بگریخت و پنهان شد. و ترکان به موصل رفتند. کاتب معزالدوله ابومحمد حسن بن مهلبی در نهانگاه ابن شیرزاد و خلیفه المستکفی بالله با ایشان دیدار کرد. خلیفه از نهانگاه بیرون آمد و از آمدن معزالدوله شادمانی نمود. مهلبی از جانب معزالدوله و همچنین از جانب برادران و عمادالدوله و رکنالدوله با او بیعت نمود. خلیفه المستکفی بالله، آنان را منشور امارت بر اعمال و متصرفات خود داد و او بود که آنان را بدین القاب (معزالدوله، رکنالدوله و عمادالدوله) ملقب نمود، و فرمان داد تا نام و کنیه آنان را بر سکه‌ها بنویسند. سپس معزالدوله وارد بغداد شد و شهر را در تصرف آورد و خلیفه به فرمان او درآمد، و معزالدوله عنوان سلطان یافت. انگاه ابوالقاسم البریدی صاحب بصره را فراخوان و واسط و اعمال آن را به ضمانت او داد و فرمان بنوشت.

خلع المستکفی بالله و بیعت با المطیع لله و آنچه در جمع آوری خراج‌ها و اقطاعات پدید آمد

پس از چند ماه از استیلای معزالدوله بر بغداد، او را خبر آوردند که المستکفی بالله قصد آن دارد که او را براندازد. معزالدوله به هم برآمد و در یکی از روزها که جماعتی از خراسان به دیدار خلیفه آمده بودند، او را به مجلس بنشانند. و خود نیز با قوم و عشیره خود بیامد. آن‌گاه دو تن از نقبای دیلم را گفت که پیش بروند و خلیفه را گرفته دریند کشند. آن دو مرد پیش رفتند و چنان نمودند که قصد آن دارند که بر دستش بوسه زنند. سپس دست او را گرفتند و از تخت فروکشیدند و بکشیدند و پیاده به سرای معزالدوله بردند و بند برنهادند. این واقعه در اواسط سال ۳۳۴ بود. چون این خبر پراکنده شد مردم آشوب کردند و دست به تاراج گشودند از جمله سرای خلافت نیز به غارت رفت. معزالدوله با ابوالقاسم فضل بن المقتدر بیعت نمود و او را المطیع لله لقب داد. المستکفی حاضر شد و خود را از خلافت خلع کرد و بر المطیع لله به خلافت سلام کرد. خلیفه جدید از هرگونه دخالت در امر و نهی ممنوع شد و انتخاب وزیر به عهده معزالدوله آمد

که هر کس را که خواهد برای این شغل برگزیند. و اختیارات این وزیر هم منحصر در امور املاک خلیفه و کارهای داخلی و درباری او بود. اعمال عراق و اراضی آن، چه به صورت ولایت و چه به صورت اقطاع، به عمال معزالدوله و لشکریان او تعلق گرفت. آن چه خلیفه را نیاز می افتاد با اجازه معزالدوله به او می داد. در واقع او جز تحت و منبر و سکه و مهر نهادن بر نامه ها و حواله ها و ملاقات با هیئت هایی که از اطراف می آمدند و مشتی عناوین و القاب تحیت آمیز هیچ نداشت.

در دولت آل بویه و سلجوقیان کسانی را که زمام ملک را به دست داشتند سلطان می گفتند و در این عنوان هیچ کس با آنان شرکت نداشت و لوازم پادشاهی و قدرت و ابهت و عزت و تصرف در امور از امر و نهی همه از آن سلطان بود و خلیفه را از آنها بهره ای نبود. خلافت برای بنی عباس لفظی بود بدون معنی.

چون معزالدوله این مرتبت یافت، بر حسب عادت لشکریان او خواستار ارزاق بیشتر شدند. معزالدوله مجبور شد بر کالاها مالیات ببندد و دست به اموال مردم دراز کند. او همه املاک و قرا را به سپاهیان اقطاع داد و دست عمال را کوتاه کرد، پس دیوانها باطل شد. زیرا از دبه ها آنچه در دست سرداران و رؤسا بود به سبب قدرت و نفوذشان کس رایارای مطالبه خراج نبود و، آنچه در دست زبردستان ایشان بود، در اثر ستم و مصادره ها و مطالبه ظالمانه خراج و عدم توجه به پلها و تقسیم عادلانه آب همه ویران شده بود. و چون دبه ها و املاک بدین روز می افتادند، جای دیگر را به صاحبانش می دادند و آن نیز همانند دبه نخستین ویران می گردید. پس معزالدوله به جمع آوری مالیات از کالا پرداخت. این امر نیز سودبخش نیفتاد و او از ذخیره اموال برای روزهای سختی عاجز آمد.

معزالدوله برای آنکه قوم خود یعنی دیلمها را گوشمال دهد و خود را در برابر ایشان نیرومند سازد به گردآوری غلامان ترک پرداخت و ایشان را اقطاع و ارزاق داد. این کار رشک قوم را برانگیخت تا کار به منافرت کشید و آن پیش آمد که سرنوشت همه دولت هاست.

آمدن پسر حمدان به بغداد و انهزام او در برابر معزالدوله

چون خبر استیلاي معزالدوله بر بغداد و خلع کردن المستکفی بالله به ناصرالدوله بن حمدان رسید سخت به خشم آمد و در ماه شعبان سال ۳۳۴، از موصل آهنگ بغداد نمود. معزالدوله سپاه خود را به مقابله فرستاد. ناصرالدوله در عکبرا بر لشکر معزالدوله ضربتی سخت وارد آورد. سپس معزالدوله خود به دفاع بیرون آمد. المطیع لله نیز با او بود. ابن شیرزاد نیز به ناصرالدوله پیوست و او را برانگیخت که به بغداد رود. معزالدوله به تکریت حمله کرد و آنجا را تاراج نمود و هر دو سپاه به شتاب به بغداد وارد شدند معزالدوله و المطیع لله در جانب شرقی بودند و ناصرالدوله در جانب غرب. راه آذوقه بر لشکر معزالدوله بسته شد و قیمت‌ها بالا رفت و خواربار نقصان گرفت و چون راهی در پیش نداشت به اهواز بازپس آمد و وزیر خود ابوجعفر صیمری را فرمان داد که از آب بگذرد و با ناصرالدوله مصاف دهد. در این نبرد صیمری پیروز گردید و دیلم را اموالی بسیار به چنگ افتاد و مرکب‌های بسیار به غنیمت گرفتند.

پس از آن پیروزی معزالدوله مردم را امان داد و در ماه محرم سال ۳۳۵ المطیع لله به خانه خود بازگشت و ابن حمدان به عکبرا رفت و در نهان برای برقراری صلح به کوشش پرداخت. ترکان توزونی با این صلح مخالف بودند و آهنگ قتل او کردند. ناصرالدوله با ابن شیرزاد به موصل گریخت، سپس معزالدوله چنانکه خواسته بود با او صلح کرد. بدان هنگام که ناصرالدوله از ترکان گریخته بود، آنان تکین شیرازی را بر خود امیر ساختند و هرکس از یاران ناصرالدوله را که یافتند دستگیر کردند و از پی او رفتند. ناصرالدوله ابن شیرزاد را در راه به بند کشید. آنگاه به راه خود ادامه داد و به نصیبین رفت. تکین و ترکان به موصل درآمدند. ناصرالدوله به سنجار رفت و تکین باز در پی او بود. در آنجا به گروهی از لشکریان معزالدوله رسید. اینان به درخواست او به یاری‌اش آمده بودند. وزیر ابوجعفر صیمری نیز با آن سپاه بود. چون با ترکان نبرد درگرفت ترکان منهزم شدند و ناصرالدوله و صیمری هر دو به موصل درآمدند. در آنجا ناصرالدوله ابن شیرزاد را به صیمری تحویل داد و صیمری او را به نزد معزالدوله برد. این وقایع در سال ۳۳۵ اتفاق افتاد.

استیلاي معزالدوله بر بصره و موصل و صلح او با ابن حمدان در سال ۳۳۵ ابوالقاسم البريدي در بصره سر به شورش برداشت. معزالدوله لشکر به واسط برد. بریدی از آب و خشکی با معزالدوله مصاف داد. بریدی شکست خورده به بصره گریخت و معزالدوله بسیاری از اعیان سپاه او را به اسارت گرفت.

در سال ۳۳۶ معزالدوله با المطیع لله که اجباراً همراه او شده بود به بصره راند تا آنجا را از ابوالقاسم البريدي بستاند. اینان از راه خشکی می رفتند. قرمطیان کس فرستادند و معزالدوله را به سبب این کار ملامت کردند و تهدید نمودند. چون به بصره رسیدند سپاهیان بریدی از او امان خواستند تسلیم شدند و بریدی خود به میان قرمطیان گریخت، و قرمطیان امانش دادند و معزالدوله بصره را تصرف کرد. سپس از آنجا راهی اهواز شد تا با عمادالدوله برادر خود دیدار کند، المطیع لله و ابو جعفر صیمری را در بصره گذاشت. در این احوال کورکیر^۱ یکی از اکابر دیلم بر معزالدوله عصیان کرد. صیمری با او نبرد کرد و منهزم ساخت و به اسارتش گرفت. معزالدوله او را در قلعه رامهرمز حبس کرد.

معزالدوله با برادر خود در ارجان - در ماه شعبان همان سال - دیدار کرد و در تعظیم و اجلال برادر مبالغه کرد. چندانکه عمادالدوله او را فرمود که بنشیند، او همچنان برپای ایستاده بود.

معزالدوله پس از این سفر با خلیفه به بغداد بازگردید و ندا در داد که به موصل خواهد رفت. میان او و ناصرالدوله بن حمدان رسولان در باب صلح و ارسال اموال به آمد و شد پرداختند. آنگاه در سال ۳۳۷ در ماه رمضان لشکر بر سر او برد و موصل را بستند. قصد آن داشت که سراسر بلاد ابن حمدان را در نوردد که از سوی برادرش رکنالدوله خبر آوردند که لشکر خراسان آهنگ جرجان دارد. معزالدوله مجبور شد با ناصرالدوله صلح کند براین قرار که او هر سال از بابت موصل و جزیره و شام هشت هزار هزار (هشت میلیون) درهم به معزالدوله پردازد و در تمام بلاد خود به نام عمادالدوله و معزالدوله خطبه بخواند. معزالدوله پس از این مصالحه به بغداد بازگردید.

۱. متن: کورکیر

استیلای رکن‌الدوله بر ری و طبرستان و جرجان و حرکت لشکر آل سامان به نبرد با او

پیش از این گفتیم که رکن‌الدوله اصفهان را از وشمگیر، آنگاه که لشکر خود را به یاری ماکان بن کاکی فرستاده بود، بگرفت. رکن‌الدوله و عمادالدوله نزد ابوعلی بن محتاج سردار سامانیان کس فرستادند و او را به نبرد با ماکان و وشمگیر تحریض کردند و وعده دادند که در این نبرد او را یاری خواهند کرد. ابوعلی به سوی وشمگیر لشکر به ری برد. رکن‌الدوله خود با او دیدار کرد. وشمگیر از ماکان یاری خواست. ماکان با لشکر خود بیامد. چون نبرد درگرفت وشمگیر شکست خورد و به طبرستان رفت و ابوعلی بن محتاج ری را بگرفت. سپس با لشکری عازم بلاد جبال شد و زنجان و ابهر و قزوین و قم و کرج و همدان و نهاوند و دینور را تا حدود حلوان بگرفت و در هر شهری از جانب خود عاملی نهاد و به جمع‌آوری خراج پرداخت. حسن بن فیروزان در ساری بود آنگاه وشمگیر آهنگ نبرد او کرد و این حسن بن فیروزان پسر عم ماکان بود. حسن از ابوعلی بن محتاج یاری خواست. او نیز به یاری‌اش رفت ولی آن اختلاف به موافقت انجامید و ابوعلی بن محتاج [پس از گرفتن گروگان‌هایی از وشمگیر برای نصر بن احمد سامانی] به خراسان بازگردید. این واقعه در سال ۳۳۱^۱ بود.

در این سفر که ابوعلی بن محتاج به خراسان می‌رفت حسن بن فیروزان نیز با او بود. [چون در راه خبر وفات امیر سعید نصر بن احمد سامانی را شنید] بر ابوعلی بشورید و پرده سرای او را غارت کرد و به جرجان رفت و آن را در تصرف آورد. همچنین دامغان و سمنان را نیز بگرفت.

چون در اثر شورش حسن بن فیروزان، ابوعلی به خراسان رفت وشمگیر نیز از طبرستان به ری لشکر برد و بر سراسر آن ناحیه استیلا یافت، ولی در اثر نبردهایش با ابوعلی بن محتاج و حسن بن فیروزان شمار سپاهیان‌ش اندک شده بود. در چنین احوالی رکن‌الدوله را هوای تسخیر ری در سرافتاد و به ری لشکر آورد. در این نبرد وشمگیر شکست خورد و به طبرستان گریخت. رکن‌الدوله بر ری غلبه یافت و با حسن بن فیروزان باب دوستی بگشود و دختر او را به زنی گرفت و در جلب دوستی او کوشش فراوان نمود و این امر سبب نیرومند شدن دولت آل بویه گردید و سراسر ری و جبال فارس و اهواز و

خبر از دولت آل بویه - از دیلم - که... ۷۳۱

عراق در تصرف ایشان درآمد و مالی گزاف نیز از موصل و دیاربکر بر ایشان ارسال می‌گردید.

در سال ۳۳۶ رکن‌الدوله بن بویه لشکر به بلاد وشمگیر کشید. حسن بن فیروزان نیز در خدمت او بو. وشمگیر با آن دو مضاف داد ولی شکست خورد و به خراسان رفت و از پسر سامان یاری خواست. رکن‌الدوله طبرستان را گرفت و از آنجا عازم جرجان شد. حسن بن فیروزان را امارت جرجان داد. بسیاری از سرداران سپاه وشمگیر از او امان خواستند. رکن‌الدوله پس از این پیروزی به اصفهان بازگردید.

آغاز کار بنی شاهین پادشاهان بطیحه در ایام آل بویه

عمران بن شاهین از مردم جامده بود، متصدی امور خراج و بدین سبب مالی در دست او گرد آمده بو. عمران آن مال برگرفت و به بطیحه گریخت. در آنجا در نیزارها و بیشه‌ها زیستن گرفت و با صید ماهی و پرندۀ روزگار می‌گذرانید. کسانی را که از آن حدود می‌گذشتند به سوی خویش جلب می‌کرد، تا جماعتی از صیادان و دزدان گردش را گرفتند و در برابر سلطان به مقاومت پرداختند. چون بیم آن داشت که روزی به سراغش آیند از ابوالقاسم البریدی صاحب بصره امان خواست. او نیز حمایت جامده و نواحی بطایح را به او داد. عمران بن شاهین نیرومند گردید و افراد و اسلحه گرد آورد و بر فراز تپه‌های اطراف بطیحه لشکرگاه زد و بر همه آن نواحی مستولی گردید.

معزالدوله به کار عمران بن شاهین اهمیت داد و وزیر خود ابوجعفر صیمری را به سرکوبی او فرستاد. در سال ۳۳۸ سپاه معزالدوله بر سر او تاخت آورد.

صیمری، عمران بن شاهین را در محاصره گرفت، آن سان که به هلاکت خویش یقین کرد. در این احوال خبر رسید که عمادالدوله بن بویه وفات کرده است. پس صیمری به ناچار به شیراز برگشت و عمران نیز به حال خود بازآمد و نیرومند شد و ما اخبار دولت او را خواهیم آورد.

وفات عمادالدوله بن بویه و پادشاهی پسر برادرش عضدالدوله بر بلاد فارس به جای او

عمادالدوله ابوالحسن علی بن بویه، در ماه جمادی الاخر سال ۳۳۷^۱ در شیراز وفات کرد. سال‌ها پیش از وفاتش از برادر خود رکنالدوله خواسته بود که پسر خود عضدالدوله را نزد او فرستد تا ولایت عهدی خویش به او دهد. زیرا عمادالدوله را پسر نبود. رکنالدوله در فرستادن پسر درنگ کرد تا آخر زندگی او که پسر را با جماعتی از یاران خود بفرستاد. چون عضدالدوله به شیراز آمد عمادالدوله سوار شده به استقبال وی رفت و او را در یک روز فراموش ناشدنی به سرای خود درآورد و بر تخت نشاند و مردم را فرمان داد که او را به پادشاهی شادباش گویند.

جمعی از سرداران عمادالدوله بودند که درمقابل عمادالدوله سر فرود نمی‌آوردند تا چه رسد که عضدالدوله را به جانشینی او در فارس پذیرا آیند. چون عضدالدوله پادشاهی یافت میان امرا و سران اختلاف افتاد. پدرش رکنالدوله علی بن کامه^۲ را در ری به جای خود نهاد و به شیراز آمد. معزالدوله به وزیر خود صیمری نوشت که نبرد با ابن شاهین را رها کند و به یاری عضدالدوله رود. رکنالدوله نه ماه در شیراز بماند. معزالدوله هدیه‌ای کرامند از اموال و اسلحه برای عضدالدوله فرستاد. عمادالدوله در ایام حیات امیرالامرای عراق بود. اکنون که او از جهان رفته بود این مقام را رکنالدوله یافت و همچنان معزالدوله به نیابت او اموال و ولایت اعمال عراق را کفالت می‌کرد، زیرا او کوچکتر از آن دو بود.

وفات صیمری و وزارت مَهَلَبی

ابوجعفر محمد بن احمد صیمری وزیر عمادالدوله از فارس به جامده بازگشت و به محاصره عمران بن شاهین ادامه داد تا در اواسط سال ۳۳۹ درگذشت. صیمری در هنگام وزارت خود ابومحمد حسن بن محمد مهلبی را به جا خود می‌نهاد. معزالدوله به مراتب لیاقت و کفایت او آشنایی داشت این بود که پس از صیمری او را به وزارت خویش برگزید. او نیز د جمع‌آوری و ضبط اموال و رسیدگی به شکایات و نزدیکی به اهل علم و ادب و نیکی در حق ایشان کفایت و لیاقت خویش نشان داد.

۲. متن: کتامه

۱. متن: ۳۳۳

آمدن سپاهیان نوح بن منصور سامانی به ری و بازگشت از آن

چون رکن الدوله به بلاد فارس رفت، امیر نوح بن منصور سامانی، منصور بن قراتکین سپهسالار لشکر خود در خراسان را فرمان داد که به ری رود او نیز در سال ۳۳۹ لشکر به ری آورد. علی بن کامه از سوی رکن الدوله در ری بود. از ری به اصفهان رفت و منصور بن قراتکین ری را در تصرف آورد و لشکر به بلاد دیگر فرستاد و بلاد جبال را تا قرمیسین بگرفت و بر همدان مستولی شد. رکن الدوله از فارس به برادر خود معزالدوله نامه نوشت و از او خواست برای راندن سپاهیان سامانی لشکر بفرستد. او نیز سبکتکین حاجب را با سپاهی گران از دیلم و دیگران بفرستاد، سبکتکین [به قرمیسین رفت و خراسانیان را درهم شکست و سردارشان را اسیر کرد و نزد معزالدوله فرستاد]. خراسانیان به همدان رفتند. سبکتکین از پی ایشان بتاخت تا آنان را از همدان نیز براند، و خود به شهر درآمد. چون رکن الدوله به همدان آمد و منصور بن قراتکین راهی اصفهان شد و اصفهان را بگرفت، رکن الدوله بر مقدمه سبکتکین را به اصفهان فرستاد و خود از پی او برفت. در این حال جماعتی از ترکان که در لشکر او بودند آشوب برپا کردند، رکن الدوله نخست آن فتنه فرونشاند و جمعی از ایشان را بکشت، باقی راه فرار در پیش گرفتند.

معزالدوله به ابن ابی الشوک کرد نوشت که به تعقیب آنان پردازد. ابن ابی الشوک نیز در پی ایشان برفت، جمعی را کشت و جمعی را اسیر کرد. بعضی نیز که جان به در برده بودند به موصل رفتند.

رکن الدوله به اصفهان رفت، منصور بن قراتکین نیز به اصفهان آمد و میان دو سپاه نبرد درگرفت. هر دو سپاه در تنگنای آذوقه افتادند ولی سپاهیان دیلم بر گرسنگی و سختی معیشت شکیباتر از خراسانیان بودند، زیرا اینان از بدویت هنوز چندان فاصله‌ای نداشتند. با این همه اگر ابن عمید او را به پایداری نخوانده بود و نگفته بود که دل بر هلاک نهادن برای او شایسته‌تر از زنده ماندن پس از فرار است، رکن الدوله از میدان جنگ گریخته بود. از دیگر سو سپاهیان منصور بن قراتکین بر او بشوریدند و همه اموال و بنه خود را در اصفهان رها کردند و به ری بازگشتند. رکن الدوله همه اموال و بنه ایشان را تصرف نمود. این واقعه در آغاز سال ۳۴۰ بود. منصور بن قراتکین در ماه ربیع الاول آن سال بمرد و سپاه خراسان به نیشابور بازگردید.

استیلای رکن‌الدوله بار دیگر بر طبرستان و جرجان

پیش از این از استیلای رکن‌الدوله در سال ۳۳۶ بر طبرستان و جرجان سخن گفتیم و گفتیم که او حسن بن فیروزان را بر جرجان امارت داد و وشمگیر به خراسان رفت و از امیر سامانی یاری طلبید. منصور بن قراتکین سپهسالار خراسان بیامد و از سوی امیر خراسان جرجان را محاصره کرد و بدون رضایت وشمگیر با حسن بن فیروزان مصالحه کرد زیرا هم از وشمگیر و هم از امیر نوح انحراف جسته بود. پس به نیشابور بازگردید و وشمگیر در جرجان ماند و حسن بن فیروان در زوزن. آن‌گاه در سال ۳۴۰ رکن‌الدوله از ری به طبرستان و جرجان لشکر برد و وشمگیر به نیشابور رفت و رکن‌الدوله بر جرجان استیلا یافت و حسن بن فیروزان و علی بن کامه را به نیابت خود در جرجان نهاد و به ری بازگردید. وشمگیر آهنگ نبرد آن دو نمود. حسن بن فیروزان و علی بن کامه شکست خوردند و وشمگیر آن بلاد را از رکن‌الدوله بستند. آن‌گاه به امیر نوح سامانی نامه نوشت و از او یاری طلبید تا در برابر رکن‌الدوله نیک پایداری تواند کرد. امیر نوح ابوعلی بن محتاج را فرمان داد که با سپاهیان خراسان به یاری او رود. ابوعلی نیز در ماه ربیع‌الاول سال ۳۴۲ لشکر آورد و همراه با وشمگیر عازم ری شد. رکن‌الدوله که یارای مقاومت در خود نمی‌دید به یکی از قلاع خود موضع گرفت و با ابوعلی بن محتاج و سپاه خراسان به نبرد پرداخت و این نبرد آن سان به درازا کشید که سپاه خراسان ملول شد و زمستان هم فرارسید. ابوعلی بن محتاج از رکن‌الدوله خواستار صلح شد بدان شرط که رکن‌الدوله هر سال دویست هزار دینار بپردازد. رکن‌الدوله بپذیرفت و ابوعلی بن محتاج به خراسان بازگردید.

وشمگیر به امیر نوح نوشت که ابوعلی بن محتاج آن‌چنان‌که باید در نبرد با رکن‌الدوله اقدام نکرده است بلکه ممالطه و اهمال می‌کرد. امیر نوح بدین سبب بر او خشم گرفت و از خراسان معزولش نمود.

چون ابوعلی بن محتاج به خراسان بازگردید، لشکر برسر وشمگیر برد. وشمگیر از او بگریخت و به اسفراین رفت و رکن‌الدوله بر طبرستان غلبه یافت.

دعوت به آل بویه در خراسان

چون امرنوح، ابوعلی بن محتاج را از خراسان عزل کرد، ابوسعید بکر بن مالک فرغانی را

به جای او فرستاد. ولی ابوعلی بن محتاج بر سامانیان عصیان کرد و در نیشابور به نام خو خطبه خواند. امیرنوح به حسن بن فیروزان و وشمگیر نامه نوشت که با یکدیگر صلح کنند و علیه مخالفان دولت متحد شوند چون ابوعلی از صلح میان وشمگیر و ابوعلی بن محتاج خبر یافت از نبرد با ایشان منصرف گردید و از رکن الدوله اجازت خواست که نزد او رود و در سال ۳۴۳ به رکن الدوله پیوست. رکن الدوله او را به گرمی پذیرا شد. ابوعلی بن محتاج از او خواست که از خلیفه برایش فرمان حکومت خراسان را بگیرد. رکن الدوله در این باب نزد برادر خود معزالدوله به بغداد کس فرستاد. چندی بعد فرمان حکومت خراسان به نام ابوعلی بن محتاج رسید. ابوعلی به خراسان رفت و در آنجا به نام خلیفه و رکن الدوله خطبه خواند. در خلال این احوال امیر نوح بن نصر بمرد و پسرش عبدالملک بن نوح، بکر بن مالک را از بخارا به خراسان فرستاد تا ابوعلی را از آنجا براند. ابوعلی از خراسان بگریخت و به ری رفت. رکن الدوله او را نزد خود پناه داد. بکر بن مالک بر خراسان مستولی گردید.

در سال ۳۴۳ رکن الدوله با ابوعلی بن محتاج لشکر به جرجان برد. بی هیچ نبردی به جرجان درآمد و وشمگیر به خراسان پناه برد.

حرکت سپاه سامانی به ری و اصفهان

چون بکر بن مالک از کار خراسان پرداخت و ابوعلی بن محتاج را از آنجا براند در سال ۳۴۴ از پی او به ری و اصفهان رفت. به هنگام حرکت این لشکر رکن الدوله در جرجان بود. چون بشنید در آغاز محرم سال ۳۴۴ به ری بازگردید و از برادر خود معزالدوله یاری طلبید. معزالدوله حاجب سبکتکین را با لشکری بر مقدمه به یاری او فرستاد. و از راه بیابان (کویر) لشکری دیگر از خراسان به اصفهان آمد. امیر ابومنصور بویه پسر رکن الدوله در اصفهان بود.

[چون ابومنصور از آمدن سپاه خراسان خبر یافت، خزاین و حرم پدر برگرفت و به خان لنجان رفت]. سردار سپاه خراسانی محمد بن ماکان بود. او به اصفهان درآمد و پس از درنگی از پی ابومنصور بویه به راه افتاد. قضا را این ساعت وزیر، ابوالفضل بن العمید وزیر رکن الدوله با لشکری به ابومنصور بویه رسید و از آن سو نیز ابن ماکان بیامد. در نبردی که میان ابن عمید و ابن ماکان درگرفت، ابن ماکان منهزم گردید و ابن عمید اولاد و

خزاین و حرم رکن‌الدوله را به اصفهان بازگردانید.
ابن عمید با بکر بن مالک سپهسالار خراسان باب مراسلت بگشود تا در برابر مالی که نزد او می‌فرستند پیمان صلح را به امضا رساند و ری و بلاد جبل در ضمان او باشد. بکر بن مالک این پیشنهاد بپذیرفت و بر آن صلح نمود. رکن‌الدوله به برادر خود معزالدوله نامه نوشت که برای بکر بن مالک خلعت و علم بفرستد و منشور امارت خراسان را به وی دهد. این امر در ماه ذوالقعدة همان سال پایان یافت.

خروج روزبهان بر معزالدوله و گرایش دیلم بر او

روزبهان پسر ونداد خورشید^۱ از سرداران بزرگ دیلم بود. معزالدوله مقام او را بر افراشته و آوازه او بلند کرده بود. روزبهان در سال ۳۴۵ با برادر خود اسفار در اهواز خروج کرد. برادرش بلکا نیز در شیراز علم عصیان برافراشت.

چون روزبهان عصیان کرد وزیر، مهلبی به جنگ او آمد ولی بسیاری از یاران او به روزبهان گرویدند و مهلبی را یارای هیچ اقدامی نماید. این خبر به معزالدوله رسید او نیز لشکر برسر روزبهان کشید ولی مردان دیلم از او بگریزند و به روزبهان پیوستند. معزالدوله در پنجم ماه شعبان همان سال خود به قصد نبرد او از بغداد بیرون آمد. چون ناصرالدوله بن حمدان از این امر آگاه شد پسر خود ابوالمرجی^۲ را به قصد تسخیر بغداد بفرستاد. خلیفه المطیع لله نیز از بغداد بیرون آمد تا خود را به معزالدوله برساند. معزالدوله حاجب سبکتکین و چندتن دیگر از سرداران را برای دفاع از بغداد بازگردانید و خود برفت تا به نزدیکی اهواز رسید. مردان دیلم همچنان در حال شورش بودند و آهنگ پیوستن به روزبهان داشتند. تنها اندکی از دیلم که از زمره خواص او بودند و نیز ترکان از او پشتیبانی می‌کردند.

معزالدوله باب عطا بگشود تا دیلم را از تصمیمی که داشتند بازدارد. در آخر ماه رمضان روزبهان جنگ آغاز کرد. شکست خورد و خود به اسارت افتاد. معزالدوله از آنجا به بغداد بازگشت تا ابوالمرجی را گوشمال دهد. ابوالمرجی در عکبرا بود ولی معزالدوله بدو دست نیافت. زیرا چون شکست روزبهان را شنیده به موصل بازگشته بود. معزالدوله روزبهان را در آب غرق کرد.

۱. متن: خرسیه

۲. متن: ابوالرجال

خبر از دولت آل بویه - از دیلم - که... ۷۳۷

اما بلکا برادر دیگر روزبهان که در شیراز خروج کرده بود عضدالدوله را از تختگاه خویش دور کرده بود. ابوالفضل بن العمید لشکر برد و با او نبرد کرد و بر او پیروز گردید. عضدالدوله به مستقر خویش باز آمد و با شکست بلکا بکلی نام و نشان روزبهان و برادرانش برافتاد. معزالدوله جماعتی از هواداران او را بگرفت و دربند کرد. در عوض ترکان را برکشید و بر همه مقدم داشت و به ایشان اقطاع داد. ترکان نیرومند شدند و دست اندازی هایشان افزونتر گشت.

استیلای معزالدوله بر موصل سپس بازگشت او

ناصرالدوله بن حمدان با معزالدوله به پرداخت دویست هزار دینار در هر سال مصالحه کرد ولی پس از چندی از ارسال مال خودداری نمود. معزالدوله در اواسط سال ۳۴۷ عازم نبرد با او شد. ناصرالدوله از موصل به نصیبین رفت و دولتمردان خود را از وکلا و دبیران و کسانی که در امور مالی دست داشتند با خود ببرد و آنان را در قلعه‌هایی چون قلعه زعفران و کواشی و غیره جای داد. و راه آذوقه بر لشکر معزالدوله بیست چنان‌که در تنگنای معیشت افتادند. معزالدوله برای تهیه آذوقه به نصیبین رفت. در راه خبر یافت که پسران ناصرالدوله ابوالمرجی و هبة‌الله با لشکرهای خود در سنجارند. معزالدوله عازم سنجار شد و بر سر آنان حمله آورد. پسران ناصرالدوله بگریختند و معزالدوله بر اموال و بنه ایشان دست یافت و لشکریانش در خیمه‌های ایشان جای گرفتند. در همان حال که لشکریان معزالدوله سرگرم تاراج بودند پسران ناصرالدوله بازگشتند و بر آنان زدند و خلق کثیری را کشتند و خود در سنجار جای گرفتند. معزالدوله به نصیبین رفت و ناصرالدوله از آنجا به میافارقین. جمعی از یاران او به معزالدوله تسلیم شدند. ناصرالدوله نزد برادر خود سیف‌الدوله به حلب رفت. سیف‌الدوله در اکرام و خدمت او مبالغه کرد و با پرداخت سه هزار هزار (سه میلیون) دینار میان او و معزالدوله پیشنهاد صلح داد. معزالدوله پذیرفت و ماجرا به پایان آمد. در ماه محرم سال ۳۴۸ معزالدوله به عراق بازگردید.

ولیعهدی بختیار پسر معزالدوله

در سال ۳۵۰^۱ معزالدوله دچار بیماری شد چنانکه برجان خویش بترسید و قصد آن کرد که پسرش بختیار را به ولایت عهدی برگزیند و زمام امور را به دست او دهد و اموال و خزاین را بدو سپارد. همچنین میان حاجب سبکتکین و وزیر مهلبی خصومتی پدید آمده بود. معزالدوله آن خصومت مرتفع ساخت و در باب پسرش بختیار به آن دو سفارش کرد.

معزالدوله پس از انجام این امور آهنگ اهواز کرد. میخواست از هوای بد و ناسازگار بغداد بگریزد. چون به کَلوآذا رسید اصحاب او به نزدش آمدند و از انتقال دارالملک ناخشنودی نمودند و از او خواهش کردند که به بغداد بازگردد. و گفتند در نقطه‌ای از ارتفاعات که هوایش لطیف باشد خانه‌هایی خواهند ساخت تا در آنجا اقامت کنند. معزالدوله این رأی بیسندید و فرمان ساختن آن کاخ‌ها را داد و هزار هزار دینار در بنای آن هزینه کرد و تا آن مبلغ به دست آید جماعتی از اصحاب خود را مصادره نمود.

استیلای رکن‌الدوله بر طبرستان و جرجان

در سال ۳۵۱ رکن‌الدوله به طبرستان لشکر کشید. و شمگیر در طبرستان بود. رکن‌الدوله او را در ساری محاصره کرد و ساری را بگرفت. و شمگیر به جرجان رفت و طبرستان را رها کرد. رکن‌الدوله طبرستان را بگرفت و امور آن را اصلاح کرد سپس به جرجان رفت. و شمگیر از جرجان بگریخت و رکن‌الدوله بر جرجان مستولی گردید. سه هزار مرد جنگی از لشکریان و شمگیر از او امان خواستند و تسلیم شدند. این امر سبب افزون شدن توان او گردید و و شمگیر ناتوان‌تر از هر زمان دیگر به بلاد جبل پناه برد.

آشکار شدن رسم‌های تازه در بغداد

در این سال شیعیان بغداد به فرمان معزالدوله بر دیوارهای مساجد چیزهایی نوشتند. از جمله آنکه معاویه بن ابی سفیان را به صراحت لعن کرده بوند. نیز بر کسانی که فدک را از فاطمه (ع) غصب کرده و مانع شده بودند که حسن (ع) در کنار جدش دفن شود و ابوذر غفاری را تبعید کرده و عباس را از شوری عزل نموده لعنت کرده بودند. این کارها را به

معزالدوله نسبت دادند، زیرا خلیفه در نهایت ناتوانی بود. روز دیگر این نوشته را از دیوارها پاک کردند. معزالدوله خواست باردیگر آنها را بنویسند وزیر او مهلبی گفت: به جای آن عبارات بنویسند لعن الله الظالمین لآل رسول الله (ص) و جز معاویه برای کسی لعنت ننویسند.

وفات وزیر مهلبی

در سال ۳۵۲ مهلبی وزیر معزالدوله به عمان رفت تا آنجا را بگشاید. چون به کشتی نشست بیمار شد و به بغداد بازگردید و در ماه شعبان سال ۳۵۲ از دنیا برفت. او را در بغداد به خاک سپردند. معزالدوله اموال و ذخایر او را بستند و اصحاب و حواری او را دستگیر کرده به زندان فرستاد.

پس از مهلبی نظر در کارها به عهده ابوالفضل عباس بن الحسین شیرازی و ابوالفرج محمد بن العباس بن قسّانجس^۱ قرار گرفت و آن دو عنوان وزارت نداشتند.

استیلای معزالدوله بار دیگر بر موصل

ناصرالدوله بن حمدان - چنانکه گفتیم - موصل را به هزار هزار درهم که هر سال برای معزالدوله بفرستد به ضمانت داشت. معزالدوله ضمانت او را تصویب کرده بود. به هنگام ادای آن مبلغ ناصرالدین چیزی بر آن بیفزود و از معزالدوله خواست که پسر او ابوتغلب فضل الله الغضنفر را نیز با او شریک گرداند و آن پیمان به نام هر دو کند. معزالدوله این پیشنهاد را نپذیرفت، ولی چون سال به پایان آمد از ارسال اموال خبری نشد. و در اواسط سال ۳۵۳ آهنگ موصل کرد. ناصرالدوله از موصل به نصیبین رفت و معزالدوله موصل را بگرفت. سپس در نیمه ماه شعبان به طلب ناصرالدوله در حرکت آمد و بکتوزون و سبکتکین عجمی را بر موصل نهاد. ناصرالدوله از نصیبین بیرون رفت و معزالدوله آنجا را بگرفت.

معزالدوله از موصل بیرون آمد، ناصرالدوله به موصل داخل شد و با سپاه معزالدوله زد و خورد کرد ولی شکست خورده بازگردید. خبر به معزالدوله رسید که یارانش بر ناصرالدوله پیروز شده‌اند و نیز خبر یافت که ناصرالدوله به جزیره ابن عمر رفته است.

۱. متن: نساقجر

معزالدوله از پی او برفت و در ششم ماه رمضان به او رسید. قضا را ناصرالدوله اولاد و حرم و لشکر خود را جمع آورده و به موصل رانده بود و در موصل جمعی را کشته و آن دوامیر، بکتوزون و سبکتکین را که معزالدوله در موصل نهاده بود، اسیر نمود و بر اموال و اسلحه‌ای که از آنان برجای مانده بود دست یافت و همه را با اسیران به قلعه کواشی برد.

معزالدوله از جنگ و گریز ناصرالدوله خسته و ملول شده بود. ناچار پیشنهاد صلح او را بپذیرفت و علاوه بر موصل دیار ربیع و رجب را نیز در برابر مالی مقرر به او داد. و بر این قاعده پیمان صلح بستند. ناصرالدوله نیز اسیران را آزاد کرد. و معزالدوله به بغداد بازگردید.

استیلای معزالدوله بر عمان

گفتیم که عمان از آن یوسف بن وجیه بود و او با پسران بریدی در بصره جنگ‌ها کرده بود. در همان نزدیکی که فتح نصیب او می‌شد به حيله کشتی‌هایش را آتش زدند و وی در محرم سال ۳۳۲ شکست خورده بگریخت. در این سال [نافع] غلام یوسف بن وجیه علیه او شورش کرد و شهر را از او بستند.

چون قرمطیان از معزالدوله بر میدند، یوسف بن وجیه صاحب عمان به ایشان نامه نوشت و آنان را به فتح بصره ترغیب کرد و گفت که او خود از راه دریا می‌آید و آنان از راه خشکی آیند. این واقعه در سال ۳۴۱ بود.

وزیر، مهلبی پیشدستی کرد و از اهواز به عمان رفت. معزالدوله نیز او را به اموال و سپاه مدد نمود. چند روز جنگیدند عاقبت مهلبی بر کشتی‌های او، و هر چه در آنها بود از سلاح و ساز و برگ، دست یافت.

قرمطیان همواره به عما چشم می‌داشتند تا در سال ۳۵۴ بر آن غلبه یافتند و نافع از آنجا بگریخت و عمان را تصرف کردند. چون قرمطیان عمان را گرفتند با ایشان کاتبی بود معروف به علی بن احمد که در امور بلد نظارت می‌کرد، و در عمان قاضی بود صاحب جاه و عشیرت. این قاضی و مردم شهر می‌خواستند برای اداره امور شهر خود مردی به نام ابن طغان را برگمارند. این ابن طغان از سرداران کم نام و نشان بود. ابن طغان چون منصبی یافت از بیم سردارانی که از او برتر بودند دست به دستگیری و کشتن آنان زد.

یکی از کسانی که ابن طغان خویشاوند او را کشته بود به انتقام خون او برجست و ابن طغان را بکشت. پس از قتل او مردم تصمیم گرفتند که عبدالوهاب بن احمد بن مروان را که از اقارب قاضی بود بر خود امیر سازند. چون عبدالوهاب به امارت نشست، علی بن احمد کاتب قرمطی را به دبیر خود برگزید [به هنگام پرداخت ارزاق سپاهیان، علی بن احمد سپاهپوستان را که شمارشان به شش هزار تن می‌رسید نصف ارزاق سفیدپوستان داد]. چون سپاهان بانگ و خروش کردند گفت: این فرمان امیر عبدالوهاب است اگر با من بیعت کنید شما را در عطا با آنان برابر خواهم ساخت. سپاهان با او بیعت کردند و او نیز چون سفیدپوستان با آنان رفتار کرد. این امر بر سفیدپوستان گران آمد و میان دو گروه جنگ‌ها برخاست. عاقبت سپاهان پیروز شدند و امیر عبدالوهاب را از عمان براندند و علی بن احمد به امارت آن سرزمین منصوب شد.

در اواسط سال ۳۵۵ معزالدوله راهی واسط گردید. نافع، غلام ابن وجیه^۱ که عمان را پس از ابن وجیه در تصرف آورده بود، به خدمت او آمد. معزالدوله به نافع نیکی کرد و در نزد او بماند تا از کار عمران بن شاهین بپرداخت، آن‌گاه در رمضان آن سال به جانب ابله در حرکت آمد و از آنجا برای تسخیر عمان صد کشتی بسیج کرد و به سرداری ابوالفرج^۲ محمد بن عباس بن فسانجس به عمان فرستاد. نیز از عضدالدوله که در فارس بود خواست که به یاری‌اش برخیزد او نیز سپاهی به یاری عم خود بسیج کرد. این سپاه در سیراف به سپاه معزالدوله پیوست، آن دو به سوی عمان در حرکت آمدند. در روز جمعه، روز عقه همان سال عمان را تسخیر کردند و دست به کشتار زدند. بیش از نود کشتی را به آتش کشیدند و به نام معزالدوله خطبه خواندند و از آن پس عمان در زمره اعمال و متصرفات معزالدوله درآمد.

وفات معزالدوله و امارت پسرش بختیار

معزالدوله در سال ۳۵۵ برای نبرد با عمران بن شاهین به واسط رفت، در سال ۳۵۶ بیمار شد و به بغداد بازگردید. معزالدوله چندتن از اصحاب خود را در واسط نهاد بدین امید که نزد آنان باز خواهد گشت، ولی بیماری‌اش روی به شدت نهاد. برای بختیار پسر خود تجدید بیعت کرد و در سیزدهم ماه ربیع‌الآخر سال ۳۵۶ چشم از جهان بریست. پسرش

۱. متن: ابن اخیه

۲. متن: ابوالفتوح

بختیار جانشین او شد. نامه‌ای به سرداران لشکر نوشت که با عمران بن شاهین مصالحه کنند. آنان نیز چنین کردند و بازگشتند.

از وصایای معزالدوله به پسرش بختیار یکی اطاعت از عمش رکن‌الدوله بود و گفت که گوش به فرمان او دارد. همچنین از پسر عمش عضدالدوله فرمانبرداری کند زیرا عضدالدوله از او به سال بزرگتر است و در شناخت سیاست بر او مقدم است. گفت که دبیران خود ابوالفضل عباس بن الحسین و ابوالفرج محمد بن عباس و حاجب سبکتکین را نیک نگاهدارد. ولی بختیار همه وصایای پدر را دیگرگون کرد. و به لهر و زنبارگی و همنشینی با مغنیان و دلچکان سرگرم شد و آن دو دبیر و حاجب را از خود برمانید. چنان‌که حاجب را از دخول در سرای خود منع کرد و بزرگان دیلم را به طمع تصرف اقطاعشان از کشور خود طرد نمود. بندگان خود علیه او متفق شدند. ترکان نیز با آنان همدست شده و خواستار افزونی در مواجب و ارزاق خود شدند. مردان دیلم سوار شده به صحرا رفتند و خواستار بازگرداندن بزرگان خود شدند و او مجبور شد به خواست‌های آنان گردن نهد، زیرا سبکتکین از او روی برتافته بود پس اوضاع درهم ریخت. کاتب ابوالفرج محمد بن عباس از زمان تصرف عمان در آنجا مانده بود. چون خبر وفات معزالدوله را بشنید، ترسید که مبادا ابوالفضل عباس بن الحسین جای او را در بغداد بگیرد، پس عمان را به عضدالدوله وا گذاشت و شتابان به بغداد آمد. چون برسید ابوالفضل جای او را در وزارت گرفته بود و برای او هیچ نمانده بود.

حرکت لشکر سامانی به ری و هلاکت وشمگیر

ابوعلی بن الیاس از کرمان به بخارا آمد و از امیر منصور بن نوح سامانی یاری طلبید. امیر منصور او را به گرمی پذیرفت و اکرام کرد. ابوعلی، امیر منصور بن نوح را به هوای تصرف ممالک آل بویه انداخت [و گفت سرداران لشکر که این رأی را تصویب نمی‌کنند از آل بویه رشوه می‌گیرند] و چون وشمگیر نیز در این باب چیزهایی گفته بود، امیر منصور پذیرفت و به وشمگیر و حسن بن فیروزان فرمان داد که با لشکرهای خود به ری حرکت کنند. سپس لشکری به سرداری سپهسالار خراسان ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور دواتی به ری فرستاد و او را گفت که در طاعت وشمگیر باشد و هر اشارت که او کند بپذیرد.

خبر از دولت آل بویه - از دیلم - که... ۷۴۳

لشکر امیر خراسان در سال ۳۵۶ به حرکت آمد. رکن‌الدوله زن و فرزند به اصفهان برد و به پسرش عضدالدوله که در فارس بود و برادرزاده‌اش بختیار که در بغداد بود، نامه نوشت و از آنان یاری خواست.

عضدالدوله لشکری ترتیب داد و از راه خراسان روان نمود و چنان نمود که چون خراسان از لشکر خانی است قصد آنجا دارد. این خبر به مردم خراسان رسید به هم برآمدند. این لشکر برفت و در دامغان متوقف شد.

رکن‌الدوله نیز با لشکری به سوی دامغان حرکت کرد. در این احوال وشمگیر هلاک شد. واقعه مرگ او آن بود که وشمگیر رمه اسبی را که صاحب خراسان به او هدیه کرده بود می‌نگریست. از آن میان اسبی برگزید و بر آن سوار شده به شکار رفت. گرازی پدیدار شد. وشمگیر زوبینی بینداخت. گراز حمله کرد و اسب را بزد. اسب در غلطید و وشمگیر بر زمین افتاد و بمرد. با مرگ او همه آن نقشه‌ها باطل شد و لشکر به خراسان بازگردید.

استیلای عضدالدوله بر کرمان

ابوعلی بن الیاس به دعوت آل سامان - چنان‌که در اخبارشان آمده است - بر کرمان مسلط شد ولی پس از چندی به فالج دچار گردید و زمینگیر شد و پسر خود الیسع و سپس الیاس را جانشین خود قرار داد و برادر دیگرشان سلیمان را فرمان داد که به سرزمین اصلی‌شان بلاد سغد^۱ بازگردد و اموالی را که در آنجا دارند در ضبط آورد. و قصدش آن بود که سلیمان را از الیسع دور دارد زیرا میانشان اختلاف بسیار بود. سلیمان آن تقسیم را نپذیرفت و خروج کرد و بر سیرجان استیلا یافت و آنجا را بگرفت. الیسع لشکر بر سرش آورد و او را اسیر کرده به حبس فرستاد. سلیمان از زندان بگریخت. سپاهیان بر او گرد آمدند و سر به فرمانش نهادند و با وجود آنکه پدر زنده بود و گرایش یافتند.

ابوعلی بن الیاس آهنگ خراسان داشت و به آنجا رفت، در خراسان با امیر ابوالحارث منصور بن نوح دیدار کرد - و چنان‌که آوردیم - او را به تصرف ری ترغیب کرد و در سال ۳۵۶ بمرد و کرمان همه از آن الیسع گردید.

۱. متن: روم